



بازتاب آثار مرادی کرمانی در مطبوعات خارجی

هوشنگ مرادی کرمانی، از برجسته‌ترین داستان‌نویسان ایرانی، در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان است که تاکنون برخی آثارش به زبان‌های دیگر دنیا از جمله آلمانی، هلندی، انگلیسی، اسپانیایی و عربی ترجمه شده، مورد استقبال کودکان و نوجوانان، محافل ادبی و مطبوعات خارجی قرار گرفته است. او در سال ۱۹۹۲، برای مجموعه آثارش، در شهر برلین به عنوان نویسنده برگزیده انتخاب شد و در همان سال، نامزد دریافت جایزه هانس کریستین

مترجم: کمال بهروزکیا

دهد. خمره سفالی بزرگی در مدرسه، آب آشامیدنی شاگردان را تأمین می‌کند. نوشیدین آب از خمره، بخشی از زندگی روزانه بچه‌ها را در مدرسه پُر می‌کند. از این رو، هنگام خوردن آب بچه‌ها باید جلوی خمره بایستند تا بتوانند به نوبت از آن آب بنوشند؛ به نحوی که به تدریج، تشنگی از بین می‌رود و آب خوردن از خمره، جنبه سرگرمی پیدا می‌کند.

نیاز به خمره، هنگامی مشخص و برجسته می‌شود که در یک شب سرد پاییزی، خمره ترک برمی‌دارد و آب آن خالی می‌شود. بنابراین یا باید ترک‌های خمره را درز بگیرند و آن را بند بزنند و یا خمره تازه‌ای جای آن بگذارند؛ کاری که دشوار به نظر می‌رسد. زیرا روی کمک بیرون روستا و رفتن به شهر، فعلاً نمی‌توان حساب کرد. با وجود این، اهالی روستا تلاش می‌کنند که خمره جدیدی برای مدرسه تهیه کنند. در فراز و نشیب تلاش اهالی برای نوسازی خمره، نویسنده روابط حساس

مردم روستا، ویژگی‌ها، افکار و احساسات آنان را به کمک گفت‌وگو و با روایتی ساده و روان و بیانی شیوا، نشان می‌دهد. او با نگاهی جذاب و موشکاف، در آداب و رسوم و تصورات جادویی و داستان‌گونه آنان به کاوش می‌پردازد.

هوشنگ مرادی کرمانی تا دوازده سالگی، در یک روستای کوهستانی زندگی می‌کرده است. کتاب‌های او بین مردم ایران بسیار مشهورند و بعضی از آن‌ها نیز به صورت فیلم درآمدہ است. او در سال ۱۹۹۲، نامزد دریافت جایزه هانس کریستین آندرسن بوده است.

داستان «خمره» با بسیاری از کتاب‌های جدید کودکان ایرانی که از عناصر سنتی، قصه و فانتزی بهره می‌جویند، تفاوت دارد. یکی از جنبه‌های مهم آن، رابطه سیاسی داستان با مسایل روز است؛ در سال ۲۰۰۲، صد تن از معلمان در اعتراض علیه مقررات دشوار در مناطق کویری دستگیر و حبس شدند؛ از جمله آقای صمدی، معلم جوان روستا که ابتدا نمی‌توانست حدس بزند که زندگی در کویر، چه سخت و دشوار و غریب است. با این همه، او امیدش را به بچه‌ها و شاگردانش از دست نمی‌دهد. او می‌گوید: «ما روزها با هم هستیم. مدرسه خانه ماست.» (۲)

پی‌نوشت

۱. داستان «خمره»، در آتریش، به نام «صبحی که خمره خالی بود» "Eines Morgen war die chomreh leer" و داستان «چکمه» der Stiefel به همین نام، به وسیله مهر آفاق گالن باخر، به زبان آلمانی ترجمه شده است.

۲. منابع

. Neve Zürcher Zeitung, 28 November 2001
 . Lesebar: Bücher und Medien für kinder und Jugendliche, 2002.
 . Cricket Magazine Group, 22 January, 2003.

